



دوباره دلم گرفته

دوباره آسمان این دل ابری شده ...

دوباره این چشمهای خسته بارانی شده

دوباره دلم گرفته است و شعر دلتنگی را برای این دل میخوانم....

میخوانم و اشک میریزم ، آنقدر اشک میریزم تا این اشکها تبدیل به گریه شوند....

در گوشه ای ، تنهای تنها و خسته از این دنیا

دوباره این دل بهانه میگیرد و درد دلتنگی را در دلم بیشتر میکند.....

خیلی دلم گرفته است ، مثل همان لحظه ای که آسمان ابری می شود...

خیلی دلم گرفته است ، مثل همان لحظه ای که پرنده در قفس اسیر است و با نگاه

معصومانه خود به پرنده هایی که در آسمان آزادانه پرواز میکنند چشم دوخته است...

دلم گرفته است مثل لحظه تلخ غروب ، مثل لحظه سوختن پروانه ، مثل لحظه شکستن

یک قلب تنها ...

دوباره خورشید می رود و یک آسمان بی ستاره می آید و دوباره این دل بهانه میگیرد...

به کنار پنجره میروم ، نگاه به آسمان بی ستاره

آسمانی دلگیرتر از این دل خسته

یک شب سرد و بی روح ، سردتر از این وجود یخ زده.....

خیلی دلم گرفته است ، احساس تنهایی در وجودم بیشتر از همیشه است....

تنهایی مرا می سوزاند ، دلم هوای تو را کرده است....

دوباره این دل مثل چشمانم در حسرت طلوعی دیگر است....

آسمان چشمانم پر از ابرهای سیاه سرگردان است ، قناری پر بسته در گوشه ای از

قفس این دل نشسته و بی آواز است....

هوا ، هوای ابریست ، هوای دلگیر است....

میخواهم گریه کنم ، میخواهم بیارم

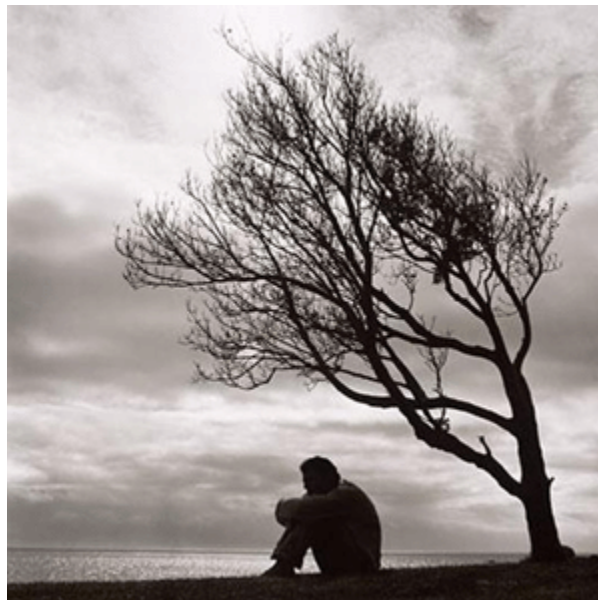
دلم میخواهد از این غم تلخ و نفسگیر رها شوم

اما نمی توانم.....

دوباره دلم گرفته است ، خیلی دلم گرفته است...

اما کسی نیست تا با من درد دل کند ، کسی نیست سرم را بر روی شانهِ هایش بگذارم

و آرام شوم.... هیچکس نیست.....!!!!



alifathi1385.blogfa.com